

چرا بعضی از ایرانیان یهودی در ایران می‌مانند؟

مجید رفیع‌زاده

در زمان تأسیس اسرائیل، بالغ بر ۱۵۰ هزار یهودی با صلح و آرامش در ایران زندگی می‌کردند. اما انقلاب اسلامی جایگاه اقلیت یهودی در کشور را تغییر داد و بسیاری از آنان را وادار به ترک ایران کرد. با این حال، عده‌ای از یهودیان ماندن در زادگاه خود را به ترک وطن ترجیح می‌دهند.

«پدر و مادر من، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های من، و اجداد من عمر خود را در این محل سپری کردند.» آویوا، مادر بزرگ یهودی ۸۴ ساله در تهران، در گفت‌وگوی تلفنی این‌ها را برای من توضیح می‌داد، در حالی که صدای گرمش از یاد ایام گذشته می‌لرزید. «درحقیقت، نیاکان ما بیش از سه هزار سال پیش در این کشور مسکن گزیدند.» اشاره‌ی آویوا به سه هزار سال تاریخ در عین حال به خاستگاه‌های جامعه‌ی یهودی در ایران، که در آن زمان سرزمین پارس خوانده می‌شد، دلالت دارد. فراز و فرودهای تاریخ یهودیان ایران به اواخر عهد عتیق باز می‌گردد. جمعیت یهودیان دسته دسته در دوران امپراتوری هخامنشیان، هنگامی که کوروش بزرگ به بابل حمله برد، به سرزمین پارس کوچیدند. جامعه‌ی یهودی بخش مهم، یکپارچه، و مؤثری از جامعه‌ی پارسیان شد، و برخی از محققان بر آن‌اند که گاه ۲۰ درصد از جمعیت ایرانیان یهودی بودند. کسانی که زمانی به اسارت در آمده بودند چهره‌های مهم تاریخی شدند، کسانی چون ملکه استر. پادشاهان ایران از جمله اردشیر، کوروش، و داریوش، به یهودیان اجازه دادند معبد خود را در اورشلیم بازسازی کنند.

هنگامی که اسلام اعراب ایران را فتح کرد، جامعه‌ی یهودی با دورنمای سیاسی - اجتماعی و دینی - اجتماعی جدیدی روبه‌رو شد. یهودیان در طبقه‌ی خاصی (اهل ذمه) جای گرفتند و باید، به جای ذکات مسلمانان، جزیه می‌پرداختند تا رفاه اجتماعی، محافظت، و امنیتی را که خلیفه برای آن‌ها فراهم می‌کند جبران کنند. از زمانی که مذهب شیعه در قرن ۱۶ میلادی مذهب رسمی کشور شد، جایگاه و حقوق یهودیان از این نیز بدتر شد. در زمان حکومت برخی از پادشاهان، یهودیان مجبور به پوشیدن لباس و حمل نشان‌های متمایزکننده بودند تا آن‌ها را از دیگر افراد جامعه جدا کند، و این آن‌ها را آماج نفرت مردم می‌کرد. بیم و هراس بخشی از زندگی هرروزه‌ی آن‌ها شد. در واقعه‌ی معروف به «واقعه‌ی اله‌داد» در مارس ۱۸۳۹، یهودیان مجبور به تبری جستن و برگشتن از دین خود شدند. عده‌ای از آن‌ها که برای نجات جان خود اسلام را پذیرفتند زنده ماندند.

در سال ۱۹۴۸، در ایران هنوز جمعیت یهودیان بالغ بر ۱۵۰ هزار نفر بود: بیشترین جمعیت یهودیان خاورمیانه بعد از اسرائیل، که بیشتر آن‌ها در تهران، اصفهان، و شیراز سکونت داشتند. در حالی که یهودیان بسیاری با صلح و آرامش در ایران زندگی می‌کردند، انقلاب اسلامی اساساً جایگاه اقلیت یهودی در جامعه را تغییر داد.

آویوا، که صبور و خویشتن‌دار به نظر می‌رسد، می‌گوید: «از سال ۱۹۷۹ به بعد، وضعیت یهودی‌ها فرق کرد. ما یاد گرفتیم زندگی خود را با اوضاع و احوال جدید وفق دهیم و سازگار کنیم، تا مثل خیلی‌های دیگر زنده بمانیم. ما درباره‌ی سیاست حرف نمی‌زنیم، سرمان به کار خودمان گرم است و در کار دیگران دخالت نمی‌کنیم، و سعی می‌کنیم توی هچل نیافتیم.»

برخی از سیاست‌مداران و رسانه‌ها سعی دارند چنین القا کنند که یهودیان از زمان تأسیس جمهوری اسلامی تاکنون حقوق برابر با دیگران داشته‌اند و درکمال آسایش در ایران زندگی کرده‌اند. محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه‌ی ایران، در نیویورک به این می‌بالید که «پیشینه‌ی ما با یهودیان کشورمان مدارا و همکاری و زندگی مشترک در جوار یکدیگر بوده است، و نیز با یهودیان در همه جای جهان.» بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، آیت‌الله روح‌الله خمینی، در گفته‌ی مشهوری به نماینده‌ی جامعه‌ی یهودیان وعده‌ی صیانت از آن‌ها را داد و در این باب فتوایی صادر کرد: «در قرآن مجید، موسی، علیه و آله آلاف التحیه و الثناء، بیش از هر پیامبری ذکرش آمده است. حضرت موسی فقط یک چوپان بود که در مقابل قدرت فرعون ایستاد و او را نابود کرد. موسی کلیم‌الله پیام خود را به بردگان فرعون، به ستم‌دیدگان، به مستضعفان عصر خود اظهار داشت. موسی هیچ دخلی به این صهیونیست‌ها و فرعون‌های زمانه که اسرائیل را اداره می‌کنند نداشت. و یهودیان، اخلاف موسی، نیز هیچ ارتباطی با آن‌ها ندارند. ما حساب یهودیان کشور خود را از آن صهیونیست‌های کافر خونخوار جدا می‌کنیم.»

اما واقعیت‌ها از وضعیت دیگری حکایت دارند، وضعیتی غیر از آنچه خمینی، روحانی، ظریف، و دیگر رهبران کنونی ایران سعی در انتشار آن دارند، روایتی که نه حاکی از مدارا است و نه لطف و محبت. از ۱۹۷۹ تا کنون، جمعیت یهودیان بیش از ۹۰ درصد کاهش یافته است، و بیم آن می‌رود که همکاری و تبنانی مشابهی علیه کسانی رقم بخورد که هنوز در کشور مانده‌اند، یا به دلیل آن که پیرتر از آن‌اند که بتوانند کشور را ترک کنند یا به دلیل این که با زادگاه خود پیوندهای عمیق دارند.

اعدام حبیب القانیان، رهبر جامعه‌ی یهودی ایران، یک تاجر و انسان دوست، اولین ضربه‌ی سهمگینی بود که بر پیکر جامعه‌ی یهودی وارد شد و حامل پیامی تهدیدآمیز از سوی انقلاب اسلامی بود. به نظر می‌رسد این کار بیشتر برای مرعوب کردن جامعه‌ی یهودی بود. اتهامات او عبارت بود از «دوستی با دشمنان خدا» و «جاسوسی برای صهیونیست‌ها». نوه‌ی او، شهرزاد القانیان، می‌گوید که پدر بزرگش «بعد از یک محاکمه‌ی بیست دقیقه‌ای در مورد پاپوشی که برای او دوخته بودند» اعدام شد. در مدت کمتر از یک ساعت، یکی از مؤثرترین و رساترین صداها خاموش شد. این پیام، این ترور و وحشت، سراسر جامعه‌ی یهودی را به لرزه انداخت.

در شرایط فعلی و با توجه ضدیت دولت ایران با اسرائیل، باقی‌مانده‌ی جمعیت یهودیان ایران که تعدادشان احتمالاً ۹۰۰۰ نفر است در وضعیت پیچیده‌ای گرفتار شده‌اند. جامعه‌ی یهودیان ایران باید در نشان دادن هرگونه همدلی نسبت به اسرائیل نهایت احتیاط را به خرج دهد. اگر کوچک‌ترین نشانه‌ای از چنین چیزی از جانب یهودیان ایران مشاهده شود، در معرض اتهامات کیفی سنگین، مثل متهم شدن به جاسوسی برای اسرائیل، قرار می‌گیرند. عواقب چنین اتهاماتی از شکنجه تا مرگ را شامل می‌شود.

هر کلامی که به زبان می‌آید، هر اقدامی که می‌شود، و تمام حرکات در سرتاسر جامعه‌ی یهودی به دقت محاسبه و ارزیابی می‌شود تا از وقوع چنین عواقبی جلوگیری کنند. با این وصف، این کافی نیست. مقامات دولتی در امور چند مدرسه‌ی یهودی‌ای که باقی مانده دخالت می‌کنند. یهودیان اجازه ندارند مدیر مدرسه شوند. برنامه‌ی آموزشی تغییر کرده است، و فعالیت‌ها برای محکم‌کاری رصد می‌شود؛ برای مثال، زبان آموزشی فارسی است و نه عبری. انتشار متون عبری یا تبلیغ یهودیت خطرناک است و اکیداً ممنوع محسوب می‌شود.

جامعه‌ی یهودی حتی درون دیوارهای مدارس نمی‌تواند توقع هیچ‌گونه امنیت و آزادی داشته باشد. از جمله محدودیت‌ها و سیاست‌های تبعیض‌آمیز فعلی علیه یهودیان ممنوعیت انتصاب افراد یهودی در پست‌های کلیدی دولتی و مراجع تصمیم‌گیری‌های مهم است؛ از مصادیق آن این است که، یک فرد یهودی نمی‌تواند عضو «شورای نگهبان» بانفوذ، یا فرمانده ارتش شود، یا به مقام ریاست جمهوری برسد. یهودیان نمی‌توانند در هیچ سطحی قاضی شوند، یا در دستگاه‌های قانون‌گذاری یا قضایی همکاری داشته باشند. وانگهی، یهودیان نمی‌توانند از طریق انتخابات عمومی به عنوان نماینده‌ی عموم هموطنان خود در مجلس قانون‌گذاری برگزیده شوند.

یهودیان از مسلمانان ارث نمی‌برند. اما اگر یکی از اعضای خانواده‌ی یهودی به دین اسلام در آید از همه چیز ارث می‌برد. ظاهراً این قانون با ایجاد انگیزه‌های مالی برای ترغیب اشخاص به گرویدن به اسلام وضع شده است. در قانون جزا نیز چندین شکل تبعیض وجود دارد. قصاص، یا «حق عدالت برابر»، برای یهودیان در قانون جزا تصریح نشده است. به طور مثال، اگر یک یهودی مسلمانی را بکشد، خانواده‌ی قربانی حق این را دارند که تقاضای اعدام او را به عنوان مجازات بکنند، اما اگر یک مسلمان یک یهودی را بکشد، حق خانواده برای تقاضای اعدام قاتل بسته به تشخیص قضات است.

قانون اساسی ایران جزئیات تدین عملی به اسلام و تبلیغ آن را بیان می‌کند، اما نه در مورد یهودیت. اصل ۱۲ قانون اساسی می‌گوید: «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است، و این اصل الی‌الابد تغییرناپذیر می‌ماند. مذاهب دیگر اسلامی دارای احترام کامل هستند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث، و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه‌ها رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراهای محلی بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب [اسلامی].»

باعث شگفتی است که رهبران ایران به خود اجازه‌ی لاف زدن درباره‌ی برابری بین یهودیان و دیگران را می‌دهند، در حالی که بخش‌هایی از جمعیت کشور را کلاً مرعوب کرده و تحت سلطه‌ی قوانینی که آشکارا نابرابرند و ادار به سکوت می‌کنند. آن‌ها برای اهانت کردن بیشتر به این اقلیت‌ها ادعا می‌کنند که یهودیان از آن رو در ایران باقی مانده‌اند که با آن‌ها به عدل و انصاف رفتار می‌شود. بر اثر این تبلیغات، چنین وانمود می‌شود که دولت ایران چنان فضای دلپذیری را برای جامعه‌ی یهودی خود آفریده است که آن‌ها با میل و رغبت زندگی در آن‌جا را اختیار کرده‌اند. نیازی به بیان این مطلب نیست که اکثریت قابل توجهی از این مردم از چنگ سیاست‌ها و قوانین ظالمانه‌گریخته‌اند و برای حفظ جان خویش در کشورهای دیگر ساکن شده‌اند.

پس چه بخشی از یهودیان در ایران می‌مانند؟ برخی از یهودیانی که در ایران مانده‌اند کسانی هستند که مسن‌ترند و قادر به تحمل رنج سفر یا از نو در یک کشور خارجی سرو سامان یافتن نیستند. بعضی از یهودیان ناچارند بمانند تا از اماکن مقدس و کنیسه‌ها و یا خانه‌ی خویشاوندان خود محافظت کنند. وقتی از آویوا پرسیدم که چرا به کشور دیگری سفر نمی‌کند، پاسخ متفاوتی به من داد. او گفت: «وقتی مُردم، می‌خواهم در خاک سرزمین خود بمیرم. می‌خواهم در کنار پدر و مادر خود، پدربزرگ و مادربزرگ و اجداد خودم دفن شوم. این‌جا جایی است که آن‌ها نخستین و آخرین نفس‌های خود را کشیدند. این‌جا جایی است که از غم و شادی اشک ریخته‌اند. خون و گوشت و پوست آن‌ها همه جزئی از این خاک است، و هوای این‌جا، و خود من نیز. این‌جا خانه‌ی من است.» پژواک کلمات ساده‌ی او در سرم می‌پیچد. ایران خانه و وطن اوست.

برگردان: افسانه دادگر

مجید رفیع‌زاده از آمریکائیان ایرانی تبار و کارشناس علوم سیاسی است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی اوست:

Majid Rafizadeh, ‘I Want to Die in My Homeland’: Why Some Iranian Jews Stay,’ *Tablet Magazine*, 29 July 2017.